

سر خیره میبچ در قزاگند

دکتر زهره مشاوری

مصصح و پژوهشگر زبان فارسی

به استاد یگانه، جمشید مظاهری (سروشیار)، که نوشته‌هایم را قبل از چاپ می‌خواند و دقیقه‌ها و نکته‌ها می‌فرمود. و اینک به نام او نوشتم در روزگار تلخ هجرانش؛ هر چند این وجیزه نیز خالی از یادگارهای او نیست.

چکیده

واژه‌ها ظاهراً آسان‌یاب‌ترین عناصر تأثیرگذار در شرح متون هستند. در مقایسه با عناصری چون اصطلاحات، تلمیحات، آیات و احادیث و عبارات عربی، دستور زبان و بلاغت که تسلط بر همه آنها برای شرح و تفسیر متون بایسته است، دریافتن معنای لغات کاری ساده‌تر به نظر می‌رسد. بهره‌گیری از فرهنگهای لغت در بسیاری از موارد آسان و راهگشاست اما آنجا که در مقابل یک واژه معنای متعددی ذکر شده است، برگزیدن معنای صحیح و دقیق، نیازمند تخصص و تأمل بیشتری خواهد بود. در این نوشتار به واژه «قزاگند/قزاگند» در بیتی از ناصر خسرو پرداخته خواهد شد تا نشان داده شود که شروع موجود چگونه به معنای مشهور این واژه بسنده کرده و از معنای صحیح آن غافل مانده‌اند.

کلیدواژه‌ها: قزاگند، جامه جنگ، لحاف، ناصر خسرو، شرح

مقدمه

آشنایی با لغت و استفاده از فرهنگها از نخستین مقدمات شرح متن است. کتابهای لغت به آسانی در دسترس همگان قرار دارند و به نظر می‌رسد بهره‌گیری از آنها نیازمند دانش و تخصص ویژه‌ای نباشد اما گاه به دست آوردن معنای صحیح و دقیق واژه‌ها از دشوارترین کارهاست و برگزیدن یک معنی از میان معنای گوناگون، بدون در نظر گرفتن مقتضیات متن سبب بروز اشتباهاتی عجیب

* از استاد ارجمند، جناب آقای دکتر علی رواقی، که در تدوین این مقاله از راهنمایی‌ها و آثار ارزشمندشان بهره فراوان بردم، بی‌نهایت سپاسگزارم.

در فهم و شرح آن می‌شود؛ اشتباهاتی که چنان در ذهن جای می‌گیرند و مستحکم می‌شوند که با وجود غیر منطقی بودن، بسیاری آنها را می‌پذیرند و نقل می‌کنند و می‌نویسند. نمونه‌ای از این سهل‌انگاری‌ها در شرح قصیده‌ای از ناصر خسرو دیده می‌شود به مطلع:

ای خواننده کتاب زند و پازند زین خواندن زند تا کی و چند؟

که ابیات پایانی آن، چنین است:

در کار چو گشت بر تو مشکل عاجز مشو و مباش خرسند

از مرد خرد بپرس ازیرا جز توبه جهان خردوران هند

تدبیر بکن مباش عاجز سر خیره مپیچ در قزاگند...

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۴)

هرچند بیشتر گزیده‌نویسان دیوان ناصرخسرو این قصیده را در کتابهای خود نقل کرده و به شرح مفردات و ابیات آن پرداخته‌اند، هیچ یک معنای صحیح قزاگند را در نیافته و در نتیجه از بیت مورد بحث، برداشتی غریب حاصل کرده‌اند. اما قزاگند چیست و سر در قزاگند پیچیدن چه معنایی دارد؟ چرا ناصرخسرو مخاطب را توصیه به تدبیر کردن و عاجز نبودن می‌کند و سپس از سر در قزاگند پیچیدن بر حذر می‌دارد؟

محقق بدون آن که شرح بیت را به دست دهد، معنی قزاگند را چنین نوشته است: «جامه‌ای که پنبه و ابریشم در آن آگنده باشند» (محقق، ۱۳۶۳: ۲۳۳ و ۱۳۸۶: ۱۶۲).

شعار علاوه بر این معنی، اشاره کرده است که قزاگند جامه جنگی است و به تشک و جامه خواب نیز گفته می‌شود و بیت را این‌گونه معنا کرده است: «تدبیر بکن و سرت را درون حفاظ و قزاگند قرار مده، بگذار علم و دانش به آن برسد (ظاهراً) یا ناتوان مباش و در رختخواب مرو» (شعار، ۱۳۷۰: ۱۲۲).

غلامرضایی پس از معنای واژه به «جامه‌ای که در حشو آن ابریشم خام و پنبه نهند و آجیده کنند و به هنگام جنگ پوشند»، سر در قزاگند پیچیدن را مجازاً به معنی «نسبت به چیزی حالت دفاعی گرفتن و اظهار عجز کردن» دانسته است (غلامرضایی، ۱۳۷۸: ۱۴۹).

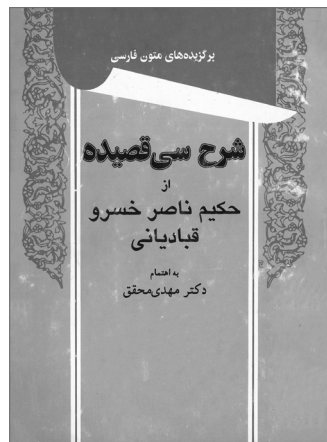
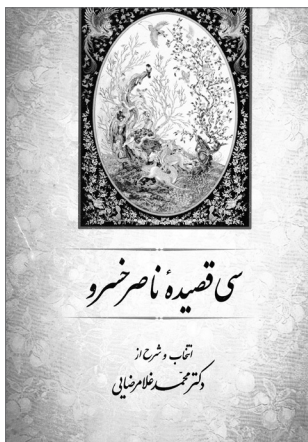
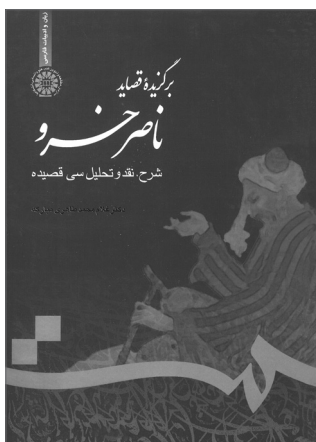
حلبی در توضیح مفردات بیت به دو معنای «جامه جنگی» و «نهالی و تشک» اشاره کرده و بیت دیگری از ناصرخسرو را شاهد آورده است:

نماند نور روز از خلق پنهان اگر تو درکشی سر در قزاگند

اما نظر خود را درباره معنای بیت مورد بحث بیان نکرده است (حلبی، ۱۳۷۳: ۹۲).

محمدی و برزگر خالقی قزاگند را به معنی لباس جنگ گرفته و در شرح بیت نوشته‌اند: «بیندیش

و عاجز نباش و بیهوده سر را در لباس پنهان نکن» (محمدی و برزگر خالقی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۹۶).



طاهری مبارکه نیز پس از اشاره به معنای جامه جنگی نوشته است: «سر در قزاگند پیچیدن کنایه از عجز و ناتوانی در عین ادعای توانمندی است. به عبارتی به جای پوشیدن جامه جنگ و میدان رفتن، سر را در قزاگند می‌پیچاند یعنی جنگش ذهنی و از روی نادانی است» (طاهری مبارکه، ۱۳۸۲: ۲۶۹). او ظاهراً از معنای عجیبی که یافته، راضی نشده و در ادامه افزوده است: «قزاگند به معنای جامه خواب نیز آمده است و سر در قزاگند پیچیدن کنایه از خود را به غفلت و خواب زدن است» (همانجا، ۲۷۰).

پرسشی که پس از خواندن همه این نظرات باقی می‌ماند آن است که اگر بپذیریم قزاگند در این بیت به معنی جامه و تن‌پوش جنگی است، چرا ناصر خسرو باید از به سر پیچیدن آن سخن گفته باشد و این عمل چه ارتباطی با تدبیر کردن و عاجز نبودن دارد؟ آیا می‌توان این کنایه را در جای دیگری از ادبیات فارسی پیدا کرد که کسی از عجز یا برای دفاع از خود، جامه جنگ را بر سر بسته باشد؟ امرایی در نقدی که بر شرح دیوان ناصر خسرو نوشته است، در این پرسش با نگارنده همداستان است اما پاسخ مناسبی به آن نمی‌دهد. او می‌نویسد: «قزاگند به معنای زره و لباس جنگی است... در معنای مذکور روشن است که منظور از قزاگند در بیت، لباسی است که بر تن می‌پوشیده‌اند؛ نه بر سر. بنابراین پوشیدن قزاگند بر سر یعنی بی‌تدبیری کردن و کنایه است از انجام کار بدون تدبیر و نابجا. بنابراین سر در قزاگند پوشیدن به معنای کار نادرست انجام دادن، کاری بدون فکر و اندیشه انجام دادن است. با این معنی، برای مصرع دوم دریافت درست‌تری از بیت حاصل می‌شود. اگر در بیت دقت شود، مصرع اول که توصیه به انجام کار با تدبیر است، در واقع دلیل دیگری است بر نادرست بودن معنای ظاهری ارائه شده توسط شارحان. یعنی شاعر با یک عبارت کنایی، معنای مورد نظر در مصرع اول را یک بار دیگر تکرار کرده است» (امرایی، ۱۳۹۴: ۷۱). حاصل سخن امرایی این است که چون جامه جنگ را به سر بستن عملی نابخردانه و مضحک است، ناصر خسرو ما را به عقل و تدبیر توصیه کرده و از این کار باز داشته است.

چنانکه نشان داده شد، شارحان قزاقند را به معنی جامه جنگی گرفته و سپس در صد یافتن توجیهی برای به سر بستن آن برآمده‌اند. حتی کسانی که معنی دیگر این واژه را در فرهنگها دیده‌اند، شاید به جهت نامأنوس بودن، توجه چندانی به آن نکرده‌اند و با شک و تردید گفته‌اند که به معنی تشک و نهالی هم هست. با آن که لحاف بر سر کشیدن، عملی پذیرفتنی و بسیار عاقلانه‌تر از قزاقند به سر بستن و به عبارتی دقیق‌تر سر در قزاقند پیچیدن است، ظاهراً شارحان نتوانسته‌اند ارتباطی میان آن و سخن ناصر خسرو در مصرع اول پیدا کنند؛ به همین دلیل اگر از معنای تشک و نهالی باخبر بوده‌اند، به اشاره‌ای کوتاه از آن گذر کرده و قضاوت را به خواننده باز نهاده‌اند. تفاوت امرایی با شارحان در آن است که این منتقد، بیان ارتباط میان دو مصرع را ضروری دانسته اما اشکال کار آنجاست که در معنای لغت تردید نکرده و همان معنی معهود را پذیرفته است؛ به همین دلیل او نیز به برداشت درستی از ارتباط دو مصرع و معنای بیت نرسیده است. جستجوی قزاقند و معنای آن در فرهنگهای لغت برای ادامه این بحث راهگشا خواهد بود.

قزاقند در فرهنگها

برای قزاقند و صورتهای دیگر آن یعنی قزاقنگ، قزاقند، قزاقند، قزاقند، کزاقند، کزاقند، کزاقند، کزاقند، کزاقین، کزاقین و کزاقین... دو معنی در فرهنگها یافته می‌شود که در واقع دلالت بر یک مفهوم عام دارند. قزاقند یعنی آگنده از قز/ کز و جامه‌ای بوده است که درون آن را با ابریشم یا پنبه می‌آگنده‌اند. این جامه آگنده از قز در جایی جامه خواب بوده یعنی تشک و لحاف و در جای دیگر جامه جنگ یعنی جامه‌ای که به سبب فرو نرفتن تیر در آن، در هنگام نبرد می‌پوشیده‌اند. حتی کلاه (کلاه جنگی) نیز می‌توانسته قزاقند باشد چنانکه در بیت زیر از بهمن‌نامه آمده است:

زره داشت و تیر و کمان و کمر کلاهی قزاقند و گیلی سپر

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۱۶۶)

لغت فرس [قرن پنجم] مدخلی را به این واژه اختصاص نداده است اما ذیل «خفتان» به آن اشاره کرده و آورده است: «قبا باشد و قزاقند نیز کنند، جنگ را. خسروانی گفت: گه حله رومی بسته و گهی چینی/ گه کزین خفتان و گه زرین جوشن» (اسدی طوسی، ۱۳۹۰: ذیل خفتان). بنابراین قزاقند در این کتاب اسم لباس خاص نیست بلکه چیزی است که از ابریشم آگنده شده باشد. در **تکملة الاصناف** [قرن ششم] که فرهنگی عربی به فارسی است از حوزه فرارود، معنی فارسی واژه «للحاف»، قزاقند آمده است (کرمینی، ۱۳۸۵: ذیل للحاف).

صحاح الفرس [قرن هشتم] می‌نویسد: «نهالی باشد و بعضی لحاف نیز گویند. سوزنی گفت: بر بستر غم خفت حسود تو چنان زار/ کش تن شود از بار قزاقند شکسته» (شمس منشی، ۲۵۳۵: ذیل قزاقند).

معیار جمالی [قرن هشتم] آن را جامه‌ای معرفی می‌کند مانند قبا که در جنگ می‌پوشند و به قر و پنبه آکنده است (شمس فخری اصفهانی، ۱۳۳۷: ذیل قزاکند).

حسین وفایی [قرن دهم] ابتدا به معنی «جامه خواب» اشاره می‌کند و همان بیت سوزنی را که صحاح الفرس شاهد آورده بود، ذکر می‌کند و ادامه می‌دهد که «و مولانا محمد کشمیری می‌گوید که قزاکند قبایی را گویند که در روز جنگ پوشند و آن را خفتان نیز گویند. شیخ سعدی گفته، بیت: در قزاکند مرد باید بود/ بر مخنث سلاح جنگ چه سود»^۱ (حسین وفایی، بی تا: ذیل قزاکند). مجمع الفرس [قرن یازدهم] ابتدا به «خفتان» و سپس به نقل از حسین وفایی به جامه خواب اشاره می‌کند (سروری، ۱۳۴۱: ذیل قزاکند).

سرمه سلیمانی [قرن یازدهم] آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «جامه‌ای است به قر و پنبه آکنده که در حرب پوشند و خفتان نامند و گویند در ابریشم خام، آن جامه را می‌آکنند و آن را کجاغند و کجاکند و کزاغند و کزاکند هم گویند، و بر جامه خواب هم اطلاق کنند» (اوحدی بلیانی، ۱۳۶۴: ذیل قزاکند).

برهان قاطع [قرن یازدهم] نیز چند صورت از اشکال مختلف این واژه را می‌آورد و دو معنی «خفتان» و «نهالی و توشک و جامه خواب» را توضیح می‌دهد (برهان، ۱۳۹۱: ذیل قزاغند و قزاکند). چنانکه نقل شد صحاح الفرس قزاکند را به معنای لحاف دانسته و فرهنگ حسین وفایی، مجمع الفرس، سرمه سلیمانی و برهان نیز از جامه خواب و تشک و نهالی یاد کرده‌اند اما در برخی از فرهنگهای زبان فارسی فقط معنای جامه جنگی یافته می‌شود و اثری از نهالی و جامه خواب نیست [نک. فرهنگ رشیدی (عبدالرشید تتوی، بی تا: ذیل قزاکند)، آندراج (محمد پادشاه، ۱۳۶۳: ذیل قزاکند و کجاغند و کزاغند و کزاکند و کزاکین)، انجمن آرای ناصری (هدایت، بی تا: ذیل کزاکند)]. جهانگیری [قرن یازدهم] که شاید یکی از سرچشمه‌های درک اشتباه بیت ناصر خسرو و گمراه کردن شارحان باشد، ذیل کزاکند آن را جامه‌ای می‌داند که از کز پر شده باشد و آن را بالا یا پایین زره می‌پوشند؛ سپس بیت مورد بحث ما از ناصر خسرو و بیت سابق الذکر سعدی را شاهد می‌آورد. انجو شیرازی لغزش دیگری نیز مرتکب می‌شود که پس از او به برهان نیز راه یافته است. او یکی از صورتهای این واژه را کزاکندش/ کزاکندش می‌پندارد و به این بیت کمال الدین اسماعیل اصفهانی استناد می‌کند: اندر آن لحظه ز بیم تو چو کرم پيله/ کفن خصم کزاکندش و خفتان باشد^۲ (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ذیل کزاکند). برهان نیز این واژه (کزاکندش/ کزاکندش) را به کسر دال بی نقطه و سکون شین نقطه‌دار ضبط کرده اما معین در حاشیه برهان این اشتباه را اصلاح و به زائد بودن شین اشاره کرده است (برهان، ۱۳۹۱، ج ۳: ۱۶۳۸).

در لغتنامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین نیز که مرجعشان فرهنگهای پیش از خود بوده، هر دو معنی دیده می‌شود (دهخدا، ۱۳۳۷: ذیل قزاکند و قزاکنگ؛ معین، ۱۳۷۸: ذیل قزاغند).

بررسی همین تعداد از فرهنگها نشان می‌دهد که شارحان، منابع کافی و در دسترس برای دست یافتن به معنای صحیح این واژه داشته‌اند یعنی اگر به هیچ یک از فرهنگهای قدیم رجوع نکرده و تنها به دیدن لغتنامه دهخدا بسنده کرده باشند نیز به معنای جامه خواب رسیده‌اند اما ظاهراً معنای مشهور قزاگند آنها را از اندیشیدن به وجه دیگر بازداشته است و آنها که از معنی نهالی یا جامه خواب در باب این واژه یاد کرده‌اند، به اشاره‌ای پرشتاب از آن گذشته‌اند.

قزاگند به معنای لحاف و روانداز^۳

در کتاب هدایة المتعلمین فی الطب قزاگند به معنی لحاف به کار رفته است: «بس اگر این جنین کند و بیرون نیاید، آب کرم بزیر قزاگند او بنهد تا بخار آن آب بدو رسد؛ آب بیرون آید، نگاه این طبیح بخورد» (اخوینی البخاری، ۱۳۷۱: ۲۳۷).

نسفی ترجمه آیه «یا ایُّهَا الْمُدَّتَّر» (الْمُدَّتَّر/۱) را «ای قزاگند به خویش در کشیده!» نوشته (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۱۱۰) که طباطبایی در تفسیر آن گفته است: «کلمه مدّتر (با تشدید دال و ثاء) در اصل متدّتر بوده که از مصدر تدّتر مشتق شده و معنایش پیچیدن جامه و پتو و امثال آن به خود در هنگام خواب است و خطاب در این جمله به رسول خداست که در چنین حالی بوده و لذا به همان حالی که داشته یعنی پتو به خود پیچیده، مورد خطاب قرار گرفته تا ملاحظت را برساند. نظیر جمله «یا ایُّهَا الْمُرَّمَل» که این انس و ملاطفت را می‌رساند. بعضی از مفسرین گفته‌اند مراد به تدّتر، جامه نبوت به تن پوشیدن آن جناب است نه جامه ظاهری و در حقیقت در این تعبیر، نبوت تشبیه به لباس شده که صاحبش را می‌آراید و زینت می‌دهد. بعضی دیگر گفته‌اند مراد به آن گوشه‌گیری و غیبت آن جناب از انظار مردم است چون در ایامی که مورد این خطاب قرار می‌گرفت در غار حرا زندگی می‌کرد. بعضی دیگر گفته‌اند مراد به آن استراحت و فراغت است کأنّته به آن جناب خطاب فرموده: هان ای کسی که فارغ و بی‌خیال استراحت کرده‌ای، زمان فراغت و راحت تمام شد و اینک زمان دشواریهای تکالیف و رنج هدایت مردم رسیده است. اینها که ذکر شد، وجوهی است که هرچند در جای خود درست و بی‌اشکال است اما آنچه از عبارت مورد بحث به ذهن می‌دود، همان معنای اول است» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲۰: ۲۶۲-۲۶۱).

سوزنی سمرقندی قصیده‌ای دارد به مطلع:

ای دولب تو قافلة قند شکسته قدتوسر سروسمرقند شکسته

که در بیتی از آن به واژه قزاگند می‌رسیم و چنانکه پیشتر آمد، برخی فرهنگها آن بیت را به عنوان شاهد ذکر کرده‌اند. بیت را با ابیات پیش و پس آن در زیر بنگرید:

دارد دل اعدای تو سوزی که نگردد آن سوز به کافور و به ریوند شکسته
بربستر غم خفت حسود تو چنان زار کش تن شود از بار قزاکند شکسته
وز دار محن گشت عدوی تو نگونسار چون خوشه انگور بر آوند شکسته

(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۳۶)

معنی بیت، آن است که حسود تو از غم حسادت چنان نحیف و ناتوان شده است که تحمل سنگینی لحاف را نیز ندارد.

ناصرخسرو در قصاید خود دو بار این واژه را به کار برده که هر دو به معنی لحاف است. یکی از این موارد همان است که موضوع این نوشتار قرار گرفت و دیگری:

نماند نور روز از خلق پنهان اگر تو درکشی سر در قزاکند

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۸۴)

در *بدایع الوقایع* نیز قزاکند به معنی بالاپوش و لحاف دیده می‌شود: «چون سیم نوبت آن کار کردم، میمون به تنگ آمد. گوشه قزاکند را گرفت و در آن منفذ که آن بوی کریهه از وی ظاهر می‌شد، به سر انگشت محکم کردن گرفت» (واصفی، ۱۳۵۰، ج ۲: ۱۲۸-۱۲۷).

نکته بسیار مهمی که باید در نظر داشت این است که تمام شواهدی که در این بخش از آنها یاد شد، متعلق به آثاری از حوزه فرارود یا فرورود هستند^۴. رواقی در این باب می‌نویسد: «دو واژه نخجیر و قزاکند در نوشته‌های فرارودی و گاه فرورودی در معنایی متفاوت با دیگر حوزه‌های جغرافیایی ایران، کاربرد دارد. مردمان حوزه فرارود واژه نخجیر را در معنی حیوان درنده یا سبع و واژه قزاکند را در معنی لحاف یا پوششی لحاف‌گونه به کار می‌برند» (رواقی، ۱۳۹۴: ۷۷). در *زبان فارسی افغانستان* نیز با شواهد متعدد به این معنی قزاکند اشاره شده است (رواقی، ۱۳۹۲: ذیل قزاکند).

نتیجه

بر اساس آنچه گفته شد، شرح بیت ناصرخسرو چنین خواهد بود:

تدبیر کردن: اندیشه کردن در عاقبت کار، چاره‌جویی کردن.

عاجز: سست، ناتوان، درمانده. در *کللیله و دمنه* عاجز در مقابل حازم به کار رفته است: «و گفته‌اند مردم دو گروه است: حازم و عاجز» (نصرت‌الله منشی، ۱۳۷۵: ۹۰) و حازم به معنی بااحتیاط، دوراندیش و هشیار در کار است.

خیره: بیهوده.

قزاکند: هر چیزی که از قز (ابریشم) آگنده شده باشد. به لحاف و نیز جامه جنگ که از ابریشم یا پنبه پر می‌کرده‌اند، اطلاق شده است؛ در اینجا لحاف.

سر در قزاگند پیچیدن: کنایه از پنهان شدن به دلیل ترس و ناتوانی.
 معنای بیت: [در هنگام بروز مشکل] چاره‌اندیش باش؛ نه عاجز که از ترس و ناتوانی سرت را بیهوده در زیر لحاف پنهان کنی. به عبارت دیگر در مواجهه با مشکلات باید چاره‌جویی کنی؛ نه آنکه از ترس لحاف را روی سرت بکشی و پنهان شوی که این کار حاصلی نخواهد داشت.

پی‌نوشتها

۱. فرهنگ محمد کشمیری در دسترس نیست. صادقی در معرفی آن می‌نویسد: «یکی از فرهنگهای ناشناخته فارسی به فارسی، فرهنگ شمس الدین محمد کشمیری است که اگر نسبت مؤلف را ملاک قرار دهیم، شاید بتوانیم بگوییم در شبه قاره هند نوشته شده است. از این فرهنگ در هیچ یک از آثار مؤلفانی مانند بلوخرمان (۱۸۶۸)، دولاگارد (۱۸۸۴)، نفیسی (۱۳۳۰)، استوری (۱۹۸۴)، شهریار نقوی (۱۳۴۱)، بایفسکی (۱۹۸۹) و (۲۰۰۷) و دبیرسیاقی (۱۳۶۸) که فهرستی از فرهنگهای فارسی به دست داده‌اند، نامی برده نشده است. در هیچ یک از فهرستهای نسخه‌های خطی نیز ظاهراً نشانی از آن به دست نیامده است. تنها فرهنگ‌نویسی که از آن استفاده کرده، حسین وفایی است» (صادقی، ۱۳۹۰: ۳۱۹).

۲. این بیت در قصیده‌ای از کمال الدین اسماعیل اصفهانی به مطلع:

تا دلم در خم آن زلف پریشان باشد چه عجب کار من ارببی سر و سامان باشد

آمده است. کمال می‌گوید:

شاد باش ای شه پر دل که ندارد پایت دشمن ار خود به مثل رستم دستان باشد

خنجر تیززبانت چو درآید به سخن کلماتش همه بر صفحه ابدان باشد

اندر آن لحظه ز بیم تو چو کرم پيله کفن خصم کز اکندش و خفتان باشد

(کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ۱۳۴۸: ۴۸-۴۷)

حاصل بیت، آن است که وقتی شمشیرت را به کار می‌گیری، قزاگند و خفتان بر تن دشمن تبدیل به کفن می‌شود یعنی بلافاصله او را می‌کشی و جامه‌ای که برای جنگ با تو به تن کرده بود، کفن او می‌شود. «شین» در کزاکندش ضمیر شخصی پیوسته است در نقش مضاف الیه.

۳. بیشتر شواهد این بخش، پیش از این در آثار استاد دکتر علی رواقی ذکر شده است و یافتن آنها در منابع اصلی به واسطه آثار و راهنمایی‌های ایشان میسر شد.

۴. قزاگند به معنای خفتان و جامه جنگ در حوزه‌های دیگر زبان فارسی کاربرد داشته است چنانکه در ابیات و عبارات زیر:

حریر تنش در کزاکند زرد کلاهی ز پولاد چون لاجورد

(نظامی گنجوی، ۱۳۸۶: ۳۶۷)

پاره پاره بر تن بدخواه او جوشن و خوذو کجاگندوسپر

(راوندی، ۱۹۲۱م: ۴۵۹)

شاهین که امیر سلاح دیگر جوارح الطیور بود، کلاه زر کشیده و قزاگند منقط مکوکب پوشیده، از نشیمنگاه دست سلاطین برخاسته و بالای سر او به تفاخر ایستاده (سعد الدین وراوینی، ۱۳۸۰: ۷۱۰).

در قزاگند مرد باید بود بر مخنث سلاح جنگ چه سود؟

(سعدی، ۱۳۷۴: ۸۸)

و نیز از برای دفع مخالیب و انیاب سباع و وحوش، نمدها و قزاقدنها و جوشنها و خودها ساخته‌اند (زنگی بخاری، ۱۳۷۴: ۸۸).

منابع و مأخذ

اخوینی بخاری. (۱۳۷۱). *هدایة المتعلمین فی الطب*، به اهتمام جلال متینی، مشهد: دانشگاه فردوسی. اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد. (۱۳۹۰). *لغت فارس*، مقدمه تصحیح و تحشیة عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.

امرای، آر.ش. (۱۳۹۴)، «نقدی بر شرح دیوان ناصر خسرو»، *متن شناسی ادب فارسی*، دوره جدید، ش ۴ (پیاپی ۲۸).

انجو شیرازی، میر جمال الدین حسین بن فخر الدین حسن. (۱۳۵۱)، *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته رحیم عقیفی، مشهد: دانشگاه مشهد.

اوحدی بلیانی، تقی الدین. (۱۳۶۴) *سرمه سلیمانی*، تصحیح و حواشی محمود مدبری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ایرانشاه بن ابی الخیر. (۱۳۷۰)، *بهمن نامه*، ویراسته رحیم عقیفی، تهران: علمی و فرهنگی.

برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی. (۱۳۹۱)، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.

حسین وفاپی. (بی تا)، *فرهنگ فارسی*، تن هوی جو، بی جا: بی نا.

حلی، علی اصغر. (۱۳۷۳)، *گزیده هفده قصیده ناصر خسرو*، تهران: اساطیر.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۷)، *لغتنامه*، تهران: سیروس.

راوندی، محمد بن سلیمان. (۱۹۲۱م)، *راحة الصدور و آیه السورور*، به سعی و تصحیح محمد اقبال، لیدن: بریل. رواقی، علی. (۱۳۹۲)، *زبان فارسی افغانستان*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

_____ (۱۳۹۴)، گونه شناسی متن های فارسی، *آینه میراث*، دوره جدید، سال سیزدهم، ضمیمه ۳۹.

زنگی بخاری، محمد بن محمود. (۱۳۷۴)، *بستان العقول فی ترجمان المنقول*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سروری، محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی. (۱۳۴۱)، *مجمع الفرس*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: علمی.

سعدالدین وراوینی. (۱۳۸۰)، *مرزبان نامه*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.

سعدی. (۱۳۷۴)، *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

سوزنی سمرقندی. (۱۳۳۸)، *دیوان*، تصحیح و مقدمه ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر.

شعار، جعفر. (۱۳۷۰)، *گزیده قصاید ناصر خسرو*، تهران: علمی.

شمس فخری اصفهانی. (۱۳۳۷)، معیار جمالی، ویراسته صادق کیا، تهران: دانشگاه تهران.

شمس منشی. (۲۵۳۵)، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

صادقی، علی اشرف. (۱۳۹۰)، «فرهنگ شمس‌الدین محمد کشمیری»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان)، ش ۴.

طاهری مبارکه، غلام محمد. (۱۳۸۲)، برگزیده قصاید ناصر خسرو: شرح نقد و تحلیل سی قصیده، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۶۳)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، بی‌جا: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.

عبدالرشید تنوی. (بی‌تا)، فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی.

غلامرضایی، محمد. (۱۳۷۸)، برگزیده اشعار ناصر خسرو، تهران: جامی.

کرمینی، علی بن محمدبن سعید الادیب. (۱۳۸۵)، تکلمة الاصناف، به کوشش علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی. (۱۳۴۸)، دیوان، به اهتمام حسین بحر العلومی، تهران: کتابفروشی دهخدا.

محقق، مهدی. (۱۳۶۳)، تحلیل اشعار ناصر خسرو، تهران: دانشگاه تهران.

_____ . (۱۳۸۶)، شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

محمد پادشاه. (۱۳۶۳)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.

محمدی، محمدحسین و محمدرضا بزرگر خالقی. (۱۳۸۷)، شرح دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، تهران: زوار.

معین، محمد. (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

ناصر خسرو. (۱۳۷۰)، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.

نسفی، امام ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد. (۱۳۷۶)، تفسیر نسفی، تهران: سروش.

نصرت‌الله منشی. (۱۳۷۵)، کللیه و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.

نظامی گنجوی. (۱۳۸۶)، شرفنامه، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: زوار.

واصفی، زین‌الدین محمود. (۱۳۵۰)، بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.

هدایت، رضا قلی خان. (بی‌تا)، فرهنگ انجمن آرای ناصری، تهران: کتابفروشی اسلامیه.